

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال هجدهم / دوره جدید / شماره ۵۸ / پاییز و زمستان ۱۴۰۱
صص ۱۱۸-۱۳۳ (مقاله علمی - پژوهشی)

تفسیر واژه «خلیفه» در تفاسیر قرآن قرن دوم تا ششم هجری

• مسعود شاورانی

استادیار گروه ادیان و مذاهب دانشگاه بین‌المللی مذاهب اسلامی

shavarani@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۳۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۸

چکیده

واژه «خلیفه» تنها دو بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ اما در قالب و شکل اصطلاحی «خلیفه الله» جایگاه مهمی در اعتقاد و باور اسلامی دارد و به صورت اضافی لفظی معنا و اشاره به جانشینی انسان به جای خداوند می‌کند. این تحقیق به دنبال بررسی سیر تطور معنایی این واژه در تفاسیر، مشربها و مذهبهای گوناگون از قرن دوم تا ششم هجری است. «خلیفه» در معنای لغوی به معنای جانشینی فرد حاضر به جای شخص غائب است. اکثر مفسران در تفسیر آیه ۳۰ سوره «بقره» اشاره می‌کنند که «جن» قبل از آدم (ع) در زمین ساکن بودند و منظور از خلیفه، خلیفه الجن یا خلیفه الملائکه است؛ اما از اواخر قرن سوم نظر دیگری نیز مطرح می‌شود که بیان می‌کند قبل از آدم (ع) هیچ خلقی در زمین نبود و مقصود از خلیفه، «خلیفه من الله» است که شامل آدم (ع) و ذریه‌اش می‌شود؛ همچنین در همین زمان برای واژه «خلیفه» معنای جدید و سیاسی «سلطان اعظم» مطرح می‌شود؛ در تفسیر آیه ۲۶ سوره «ص» نیز گفته می‌شود داود (ع) خلیفه انبیاء و پادشاهان قبل از خود بوده و او خلیفه الله و سلطان اعظم است. علاوه بر سکوت برخی تفاسیر در نسبت دادن مفهوم «خلیفه الله» به واژه خلیفه، برخی مفسرین حتی مخالف این معنا بوده‌اند؛ همچنین مصادیق مختلفی برای «خلیفه» و «خلیفه الله» ذکر کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: خلیفه، آدم، داود، جن، تفسیر، تفاسیر اولیه و تفاسیر متقدمان.



مقدمه

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ». ۱۶ در آیات دیگری به شکل «استخلاف» ذکر شده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ ۱۷ «وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ»؛ ۱۸ «عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ ۱۹ «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أَرْسَلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ». ۲۰ روشن است که در معنای لغوی، «خلیفه» جانشین «مستخلف عنه» غائبی می‌گردد. «خلائف»، «خلفاء» و «یستخلف» در آیات سابق ارتباط معنایی نزدیکی با واژه «أذهب»؛ ۲۱ «أورث»؛ ۲۲ و «إستبدل»؛ ۲۳ دارند. ۲۴

واژه «خلیفه» هم در تاریخ حکومت اسلامی و هم در اعتقادات اسلامی جایگاه مهمی دارد. در تاریخ حکومت اسلامی به حاکم و زمامدار اسلامی «خلیفه» گفته شده است؛ اما در گذر زمان در عصر خلفای بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس به آنان عنوان «خلیفه الله» اطلاق گردید. ۲۵ این تفسیر زمینه‌ساز ایجاد آموزه «انسان جانشین خداوند در زمین است» گردیده است، که طبق دیدگاه مشهور، تأثیرگذار و مهم «لین وایت» آموزه‌های انسان‌محور در ادیان ابراهیمی ارتباط غیر قابل انکاری با تخریب محیط زیست و رفتار سیطره جویانه‌ی بر آن دارند. ۲۶ البته در عمومیت یافتن مصداق «خلیفه الله» برای همه انسانها، نقش صوفیان

واژه «خلیفه» از ریشه «خَلَفَ» است که مخالف «تقدّم» و «سَلَفَ» و به معنای قائم‌مقام است^۱ و «خَلْفُ» یعنی نسلی بعد از نسلی.^۲ وقتی پدری وفات می‌کند و پسرش خَلَفَ او می‌شود، خلیفه و قائم‌مقام او می‌باشد و در جایگاه او قرار می‌گیرد.^۳ پس «خَلِيفَةُ» کسی است که جانشین کسی قبل از خود می‌شود^۴ و در مکان و جایگاه کس دیگر قبل از خود قرار می‌گیرد^۵ و «اسْتَخْلَفَهُ»، یعنی «جعلهُ خَلِيفَتَهُ»^۶ موسی(ع) هنگامی که به میقات رفت، در غیاب خود هارون(ع) را جانشین و خلیفه خود نمود: «وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي»^۷ و وقتی بازگشت فرمود: «قَالَ بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي»^۸.

واژه «خلیفه» در دو آیه ذکر شده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛^۹ و «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^{۱۰} «خلائف» و «خلفاء» جمع «خلیفه» هستند؛^{۱۱} «خلفاء» سه بار در قرآن ذکر گردیده است: «وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ؛ وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ»؛^{۱۲} «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ»^{۱۳} و «خلائف» چهار بار ذکر شده است: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ»؛ «فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ»؛^{۱۴} «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ»؛^{۱۵}

۱. مفردات، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۲. الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۵۴.

۳. العين، ج ۴، ص ۲۶۶.

۴. لسان العرب، ج ۹، ص ۸۳.

۵. العين، ج ۴، ص ۲۶۷.

۶. الصحاح، ج ۴، ص ۱۳۵۷.

۷. اعراف، ۱۴۲.

۸. اعراف، ۱۵۰.

۹. بقره، ۳۰.

۱۰. ص، ۲۶.

۱۱. معانی القرآن، ص ۱۹۶.

۱۲. اعراف، ۷۴ و ۶۹.

۱۳. نمل، ۶۲.

۱۴. یونس، ۱۴ و ۷۳.

۱۵. فاطر، ۳۹.

۱۶. انعام، ۱۶۵.

۱۷. نور، ۵۵.

۱۸. انعام، ۱۳۳.

۱۹. اعراف، ۱۲۹.

۲۰. هود، ۵۷.

۲۱. نساء، ۱۳۳.

۲۲. احزاب، ۲۷.

۲۳. محمد، ۳۸.

24. "Caliph", vol1, p.277.

۲۵. رک: «مروری بر آموزه خلیفه الله در اسلام»، صص ۹۵-۱۳۲، «بررسی تاریخی عبارت خلیفه الله در روایات مذاهب اسلامی»، صص ۱۹-۲۹.

26. "The Historical Roots of Our Ecologic Crisis", Vol.155, pp.1203-1207.





و عارفان و آثار آنان بسیار محوری و مؤثر است، مخصوصاً صوفیانی چون «غزالی»، «روزبهان بقلی»، «ابن عربی»، «نجم‌الدین دایه» و «نسفی». ۲۷ گویا این تغییر معنایی «خلیفه» به اضافه‌ی معنوی «خلیفه الله» در دوره بنی‌امیه به دلیل اغراض سیاسی انجام گرفته است و سپس مفسران قرآن نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند و واژه فوق را در آیات ۳۰ سوره «بقره» و ۲۶ سوره «ص» چنین تفسیر نموده‌اند.^{۲۸}

با توجه به این که آموزه مهم «خلیفه الله» در الهیات اسلامی، از این آیات استنباط شده است، در نتیجه در این پژوهش برای مشخص شدن معنا و مصداق «خلیفه» و «مستخلف عنه» در قرآن کریم، به ترتیب زمانی تمام تفاسیر و متون قرآنی مربوطه در قرن دوم تا ششم هجری قمری مورد بررسی قرار می‌گیرند؛ زیرا زمان آغاز، تداوم و در نهایت تثبیت نهایی این تغییر معنایی در این دوره قابل مشاهده است. منتقدان می‌گویند کاربرد و رواج اصطلاح «خلیفه الله» محصول مقاصد سیاسی، بهره‌برداری حکومتی و تأثیرگذاری خلفای اموی و عباسی است که به تفاسیر نیز سرایت نموده است.^{۲۹}

مقالات و آثار فارسی پیشین در این موضوع با پیش‌فرض گرفتن، قبول و حتی اثبات تأویل واژه «خلیفه» به «خلیفه الله» به سراغ این مسأله رفته‌اند، مانند مقالات: «خلافت انسان در قرآن» نوشته «محمد هاشم زمانی»؛ «بررسی تطبیقی خلیفه الهی انسان

در اهم تفاسیر فریقین» نوشته «زینب صفری پور و رضا رستمی‌زاده»؛ «بازتاب آراء لغوی و ادبی در تفسیر آیه جعل خلیفه» نوشته «زهرا صادقی و محمد سیاه‌منصوری»؛ «ارتباط خلیفه الهی انسان با عصمت انبیاء و اولیاء (ع) از منظر مفسران فریقین» نوشته «محمدعلی میربلوکی و دیگران»؛ «بررسی دیدگاهها درباره‌ی کیستی خلیفه و مستخلف عنه در عبارت: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*» نوشته «عسکر دیرباز و حسین مطلبی کربکندی»؛ «بازیابی ابعاد تفسیر کلامی آیه: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*» نوشته «کریمی و دیگران»؛ همچنین کتاب «بررسی ابعاد خلیفه الهی انسان» نوشته «فاطمه زیوری کبیرنیا»؛ در کتاب عربی «مفهوم الخلافة الإلهية للإنسان في القرآن الكريم» نوشته «عبدالرضا حسن جیاد»، نیز مفهوم «خلافت الهی» انسان پیش‌فرض پذیرفته شده‌ی نویسنده است. در مقاله انگلیسی «Understanding the Meaning of Khalifah fil ardhi in the Quran and Implications on Education» نوشته «رحمت و فخرالدین» از کشور اندونزی، فقط مطرح می‌شود که در آیه ۳۰ سوره «بقره» منظور از «خلیفه» حضرت آدم است و شامل تمام انسانها نمی‌شود. همچنین در کتاب انگلیسی «God's Caliph: Religious Authority in the First Centuries of Islam» نوشته «پاتریشیا کرونه و مارتین هیندز»؛ رابطه اصطلاح «خلیفه الله» را با خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس به وسیله‌ی متون تاریخی بررسی کرده‌اند. مقاله حاضر بدون پیش‌فرضهای موجود و پذیرفته شده، به بررسی کامل سیر تحوّل و تطوّر تاریخی تفسیر این واژه از تفاسیر متقدم قرن دوم تا متأخر قرن ششم هجری در مذاهب و مشربهای گوناگون می‌پردازد که نوآوری این تحقیق است.

دیدگاههای مفسران قرن دوم تا ششم هجری

۱) قرن دوم هجری

۲۷. رک: «بررسی اصطلاح خلیفه الله در متون عرفانی (قرن دوم تا یازدهم هجری)»، صص ۱۱۹-۱۴۸.

28. "Caliph, caliphate", pp.81-86; "The Term "Khalifa" in Early Exegetical Literature", pp.392-411; "Caliph", vol1, pp.276-278; "Überprüfung der Lehre des Gottes Kalifen in Anbetracht des Umweltschutzes", pp.143-167.

29. "Caliph, caliphate", pp.81-86; "The Term „Khalifa" in Early Exegetical Literature", pp.392-411; "Caliph" vol1, pp.276-278; "Überprüfung der Lehre des Gottes Kalifen in Anbetracht des Umweltschutzes", pp.143-167; "The Caliphate of Adam: Theological Politics of the Qur'anic Term Ḥalīfā", pp.1-29.

قدیمی‌ترین تفسیر منسوب به «مقاتل بن سلیمان» است. وی در تفسیر آیه ۳۰ سوره «بقره» در مورد واژه «خَلِيفَةً» گوید که خداوند «جَنِّ» را قبل از «آدم» خلق و ساکن زمین کرد،^{۳۰} آنان دچار فساد و خونریزی شدند، خداوند گروهی از فرشتگان را به زمین فرستاد، اما آنان خود مایل به سکونت در زمین شدند،^{۳۱} پس خداوند به آنها فرمود که من می‌خواهم در زمین «خلیفه‌ای» غیر از شما قرار دهم و شما را به سمت خودم باز گردانم، آنان ناراحت شدند و گفتند آیا کسانی را در زمین قرار می‌دهی که مانند «جَنِّ» مرتکب گناه و خونریزی شوند.^{۳۲} در تفسیر «قیروانی» از خلیفه اموی «عمر بن عبد العزیز» نقل می‌شود که درباره آیه ۵۵ سوره «نور»: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ» می‌گوید «خداوند بزرگتر از آن است که در زمین یک خلیفه اتخاذ نماید و لکن سنگین‌ترین بار بر دوش من است».^{۳۳} در کتابهای «معانی القرآن» اخفش، «تفسیر عبدالرزاق صنعانی»، «مجاز القرآن» «ابوعبیده» و «احکام القرآن» «شافعی» درباره آیات مرتبط مطلبی بیان نشده است.

همان‌طور که مشاهده می‌شود در تفسیر «مقاتل» سخن از جانشینی آدم بر «مُستخلف عنه جن» است و در تفسیر «قیروانی» درباره واژه «خلیفه» در آیات ۳۰ بقره و ۲۶ سوره «ص» هیچ مطلبی ذکر نشده است؛ بلکه درباره آیه ۵۵ سوره نور، عمر بن عبدالعزیز در ارتباط با عبارت «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» واژه «خلیفه» را ذکر می‌کند، که بر اساس معنای آیه مصداق و معنای اصطلاحی «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» شامل کسانی است که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند و طبق ادامه‌ی

آیه: «كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» معنای لغوی «اسْتَخْلَفَ» همان جایگزینی آیندگان بر گذشتگان غائب خود است، علاوه بر این، «عمر» خلیفه اموی معتقد به تعدد مصادیق خلیفه است و خود خلیفه اموی برجسته‌ترین آنها است؛ زیرا در ادامه آیه گفته شده: «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ» که مشخص می‌شود این برداشت از مفهوم خلیفه برخاسته از ادبیات قدرت و سیاست بوده است. در آثار دیگر این دوره هیچ توضیح و تفسیری از معنای یا مصادیق «خلیفه» در قرآن ذکر نشده است که احتمالاً نشان می‌دهد در این دوره این مفهوم هنوز جایگاه و شکل خاص، مهم و همگانی پیدا نکرده است.

۲) قرن سوم هجری

در تفسیر منسوب به امام «حسن عسکری (ع)» درباره آیه ۳۰ «بقره» آمده است که «جَنِّ» در زمین بودند، فرشتگانی آنها را راندند و خود ساکن زمین شدند و خدا به فرشتگان فرمود که خلیفه‌ای در زمین برای آنان قرار می‌دهد.^{۳۴} «هَوَّارِ» نیز در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» از «کلبی» نقل کند که «جَنِّ» ساکن زمین بودند، دچار فساد و خونریزی شدند، خدا گروهی از فرشتگان را به زمین فرستاد و جَنِّ را به سوی جزائر دریاها پراکنده کردند.

فرشتگان ساکن زمین شدند و سپس خداوند به آنها فرمود که خلیفه‌ای در زمین قرار می‌دهد و آنان را از زمین بر می‌خیزاند، آنها گفتند آیا کسی قرار می‌دهی که همانند جَنِّ فساد و خونریزی کند. از «حسن [بصری]» نیز نقل کند که خداوند به فرشتگان خبر داد که او در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهد، که از فرزندان او کسانی خونریزی در زمین می‌کنند، پس آنها گفتند: «آیا در زمین کسانی را قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کنند»^{۳۵} وی نیز در تفسیر آیه ۵۵ سوره «نور» همان قول «عمر بن عبدالعزیز» را نقل می‌کند.^{۳۶} «ابن قتیبه»

۳۰. آیه ۲۷ سوره «حجر» نیز اشاره به خلقت «جان» پیش از انسان دارد: «وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السُّمُومِ».

۳۱. آیه ۶۰ سوره «زخرف» می‌تواند ارتباط معنایی با این مطلب داشته باشد: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةَ فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ».

۳۲. تفسیر مقاتل، ج ۱، ص ۹۶.

۳۳. تفسیر یحیی بن سلام، ج ۱، ص ۴۵۹.

۳۴. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری، ص ۲۱۶.

۳۵. تفسیر کتاب الله العزیز، ج ۱، صص ۹۳-۹۵.

۳۶. همان، ج ۳، ص ۱۹۰.





در تفسیر آیه ۳۰ سوره «بقره» گوید خدا به ملائکه فرمود فرزندان خلیفه چنین و چنان کنند، پس ملائک گفتند آیا کسی قرار دهی که چنین رفتار کند؟ و اگر این گونه نبود فرشتگان در زمان خطاب آگاه نبودند که «خلیفه الله» آن کند.^{۳۷} وی درباره آیه ۱۶۵ سوره «انعام» گوید «خَلَائِفَ» یعنی «سگان».^{۳۸} «دینوری» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» واژه «خلیفه» را «بدل» معنا می‌کند.^{۳۹} و در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید «خلیفه» یعنی نبی و ملک بر بنی اسرائیل.^{۴۰}

طبری در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید به «سلطان اعظم» گفته شد خلیفه. از «ابن اسحاق» نیز روایت کند که «خَلِيفَةَ» یعنی «ساکن و عامر».^{۴۱} وی از «ابن عباس» روایت می‌کند که «جن» در زمین ساکن بودند، فساد و خونریزی کردند، پس خداوند گروهی از فرشتگان را به سوی زمین فرستاد و آنها را به سوی جزایر، دریاها و کوهها پراکنده کردند؛ بر این اساس مقصود «خلیفه من الجن» است. برخی چون «حسن بصری» گفتند: «خَلِيفَةَ» یعنی گروهی جانشین دیگری می‌شود و ایشان فرزندان آدم‌اند که جانشین پدرشان آدم می‌شوند و هر نسلی از ایشان جانشین نسل قبلیش می‌شود که سپری شد.

«طبری» از «ابن زید» نیز روایت کند که در آن هنگام خداوند خلقی نداشت مگر «ملائکه» و در زمین نیز خلقی نبود. وی گوید احتمال دارد که منظور «ابن زید» این باشد که خداوند به ملائکه خبر داد که او در زمین «خلیفه له» قرار می‌دهد، که بین خلقش مطابق حکم الهی حکومت کند. «سُدّی» از «ابومالک»، «ابوصالح»، «ابن عباس» و «ابن مسعود» نقل می‌کند: «خداوند به ملائکه فرمود که در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم، آنها گفتند: خداوند او و آن خلیفه چیست؟

خداوند فرمود: او فرزندی خواهد داشت که در زمین فساد می‌کند و یکدیگر را می‌کشند» و در نهایت گوید تأویل آیه چنین است: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً مِّنِّي يَخْلَفُنِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ خَلْقِي» و آن خلیفه آدم و کسانی که در طاعت خدا و حکومت مطابق عدل بین خلقش در جایگاه او قرار می‌گیرند [حاکمان دادگر و پارسا]؛ ولی فساد و خونریزی ناحق، از جانب غیر خلفایش است، یعنی از جانب غیر آدم و کسانی که جانشین او شدند».^{۴۲}

«قتاده» نیز با قول «ابن عباس» و «ابن مسعود» که توسط «سُدّی» روایت شد، موافق است.^{۴۳} در نهایت «طبری» معتقد است که منظور از خلیفه، «خلیفه الله» است. وی در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید: «لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ» یعنی «لَيُورَثُهُمُ اللَّهُ أَرْضَ» که منظور به «ارث» رسیدن سرزمین مشرکین عرب و عجم است.^{۴۴} همچنین در تفسیر آیه ۲۶ سوره «ص» گوید داود (ع) خلیفه پیامبران قبل از خود، برای حکمرانی بین اهل زمین بود، آن‌طور که از «سُدّی» نقل شده است: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةَ مَلَكِهِ فِي الْأَرْضِ»^{۴۵} «ابواسحاق ابراهیم زجاج» (د ۳۱۱ق)، در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» مطلبی بیان نکرده است؛ اما درباره آیه ۱۶۵ «انعام» گوید که «خَلَائِفَ» منظور امت محمد (ص) است، زیرا امت او جانشین سایر امتها شدند.^{۴۶} وی در تفسیر «خلفاء» در آیه ۷۴ «اعراف» گوید که منظور به «ارث» رسیدن زمین به دیگران است.^{۴۷} او در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید که با این آیه جایز گردید که به «خلفاء» گفته شود «خلفاء الله في الأرض»^{۴۸} و درباره آیه ۷ سوره «حدید» گوید که «جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ» یعنی

۴۲. همان، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴۳. همان، ج ۱، ص ۱۶۵.

۴۴. همان، ج ۱۸، ص ۱۲۲.

۴۵. همان، ج ۲۳، ص ۹۷.

۴۶. معانی القرآن و اعرابه، ج ۲، ص ۳۱۲.

۴۷. همان، ج ۲، ص ۳۵۰.

۴۸. همان، ج ۴، ص ۳۲۹.

۳۷. تفسیر غریب القرآن، ص ۴۶.

۳۸. همان، ص ۱۴۱.

۳۹. تفسیر ابن وهب، ج ۱، ص ۲۳.

۴۰. همان، ج ۲، ص ۲۲۹.

۴۱. جامع البیان، ج ۱، ص ۱۵۶.



مانند «زجاج»، «قاسم بن سلام»، «عبدالله بن یحیی یزیدی»، «تستری»، «ابن قتیبه» و «فرات کوفی» در تفسیر آیات مربوط به «خلیفه» سکوت کرده‌اند.

۳) قرن چهارم هجری

«ابن ابی حاتم» از «محمد بن اسحاق» نقل کند که «خلیفه» در آیه ۳۰ سوره «بقره» یعنی: «ساکن و عامر». «ربیع از أبوعلیة» و «مجاهد» از «عبدالله بن عمرو» روایت کند که جنّ در زمین فساد و خونریزی کردند، خداوند فرشتگان را فرستاد آنها را پراکنده کردند؛ همچنین از «حسن» نقل کند که جنّ در زمین فساد و خونریزی می‌کردند؛ و «سدی» از «ابن عباس» روایت کند که خداوند خود فرمود که بشر در زمین فساد و خونریزی می‌کنند پس فرشتگان هم گفتند آنچه را گفتند. از «قتاده» و «ابن سابط» نیز نقل کند که منظور فرشتگان از فساد و خونریزی انسانها [ناس] بود.^{۵۱}

در تفسیر آیه ۵۵ سوره «نور» از «سدی» روایت کند که ایشان اصحاب محمد(ص) هستند؛ ولی «سفیان ثوری» گوید که آیه درباره «وُلاة»^{۵۲} نازل شده است و از «عبدالرحمن بن عبدالحمید» روایت کند که مقصود ولایت شیخین «ابوبکر» و «عمر» است.^{۵۳} «سجستانی» گوید خلیفه در آیه ۳۰ بقره یعنی «سلطان اعظم» است و آدم(ع) «خلیفه عن الله تعالی» در اقامه دینش و حکومت در میان بندگان است. در تفسیر آیه ۱۶۵ «انعام» گوید «خلائف» یعنی «سکان».^{۵۴}

«ماتریدی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید برخی گفتند آدم جانشین ملائکه در زمین شد و متقدم بر آنها جنّ بود. ولی به احتمال قوی منظور آدم و فرزندان او باشد - تا روز قیامت - که بعضی از آنها را خلفاء بر بعضی دیگر قرار می‌دهد؛ مانند آیه: «وَ

مَلَكُكُمْ»^{۴۹} و درباره آیه ۳۹ سوره «فاطر» گوید که «خلائف» یعنی امتی که جایگزین کسانی قبل خود شدند.^{۵۰} در کتابهای «الناسخ و المنسوخ» «قاسم بن سلام»، «غریب القرآن و تفسیره عبدالله بن یحیی یزیدی»، «تفسیر تستری»، «تأویل مشکل القرآن ابن قتیبه» و «تفسیر فرات الکوفی» مطلبی نیامده است.

بر اساس تفسیر منسوب به امام «حسن عسکری(ع)» و «هواری» آدم خلیفه «جنّ» بود. «ابن قتیبه» بیان می‌کند که «خلائف» یعنی «سکان»؛ «دینوری» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» واژه «خلیفه» را «بدل» معنا می‌کند و در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید «خلیفه» یعنی نبی و ملک بر بنی اسرائیل. «طبری» در تفسیر آیه ۳۰ سوره «بقره» ابتدا معنای جدیدی برای واژه «خلیفه» ذکر می‌کند و می‌گوید که به معنای «سلطان اعظم» است و سپس صورت‌بندی جدیدی برای تفسیر آیه ارائه می‌کند که طبق آن منظور از خلیفه «خلیفه الله» است.

در حقیقت «طبری» با دیدگاه جدید خود به جای تفسیر متقدم و ماورایی آیه ۳۰ سوره «بقره» که ارتباط با موجودات روحانی و ماورایی یعنی «جنّ» و «ملائکه» داشت، تفسیر جدیدی با رویکرد سیاسی و اجتماعی از واقعیت مادی موجود دستگاه خلافت و حکومت جایگزین کرد، او حتی سخن «عمر بن عبدالعزیز» در تفسیر آیه ۵۵ «نور» را ذکر نمی‌کند، شاید به این دلیل که در ساختار فکری جدید «طبری» که مفهوم «خلیفه» تبدیل شده به «خلیفه الله» و مصداق «خلیفه» محدود و حصر شده در «سلطان اعظم» یا همان خلیفه عباسی، دیگر جایی برای تعدد و عمومیت مصادیق «خلیفه» که توسط «عمر بن عبدالعزیز» بیان شد، وجود نداشت؛ البته ترکیب «خلیفه الله» اضافه‌ی معنوی است و به معنای «خلیفه و جانشینی از سوی خداوند» است. مفسران دیگر

۵۱. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، صص ۷۶-۷۸.

۵۲. جمع واژه «والی».

۵۳. همان، ج ۸، صص ۲۶۲۷ و ۲۶۲۸.

۵۴. نزهة القلوب، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۴۹. همان، ج ۵، ص ۱۲۲.

۵۰. همان، ج ۴، ص ۲۷۲.



يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» و جائز است که «خلفاء» در بیان دین و احکام خداوند باشند، مانند قول خداوند به داود: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» تا بین اهل زمین طبق حکم خداوند حکومت کند.^{۵۵}

وی در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید احتمال دارد منظور تمام انبیاء و ملوک باشد یا برخی انبیای خاص.^{۵۶} «نحاس» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید «خلیفه» یعنی جانشین کسانی از ملائکه قبل از او در زمین می‌شود، یا کسانی غیر از ملائکه که قبلش بودند.^{۵۷} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید یعنی خداوند به داود(ع) برای امر به معروف و نهی از منکر قدرت داد و جانشین بر انبیاء و ائمه صالحین قبل از خود شد.^{۵۸} «طبرانی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید خلیفه یعنی آدم و ذریه‌اش. وی اشاره به تفاوت ملک و خلیفه می‌کند. در ادامه گوید جنّ در زمین فساد و خونریزی کردند، ملائکه آنها را پراکنده کردند و خود در زمین ساکن شدند و آنها خلیفه را با اعمال جنّ قیاس کردند.^{۵۹} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید «خَلِيفَةٌ» یعنی نبیّ ملک بر بنی اسرائیل، و خلیفه مدبر امر است و داود(ع) تدبیر کننده امور بندگان از جانب خدا بود.^{۶۰}

«سمرقندی» گوید جنّ در زمین فساد و خونریزی کردند، ملائکه آنها را پراکنده کردند و خود در زمین ساکن شدند و آنها خلیفه را با اعمال جنّ قیاس کردند.^{۶۱} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید داود(ع) خلیفه و جانشین گذشتگان خود شد؛ هم در نبوت و هم در ملک.^{۶۲} «سلمی» در تفسیر آیه ۵۲ «مریم» از «ابن عطاء» نقل کند که گفت خلافت طبق آیه ۳۰ بقره

مختص به آدم(ع) بود^{۶۳} و در تفسیر آیه ۲۶ «ص» «ابن عطاء» گوید داود(ع) خلیفه در زمین قرار داده شد برای این که بین بندگان مطابق حکم خدا حکومت کند.^{۶۴} «قاضی عبدالجبار معتزلی» (۳۵۹-۴۱۵ق) در «متشابه القرآن» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» فقط می‌گوید آدم(ع) خلیفه در زمین است^{۶۵} و در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید داود(ع) خلیفه است؛ زیرا او رسول است.^{۶۶} در «تفسیر عیاشی»، «احکام القرآن» ابوبکر جصاص (۳۰۵-۳۷۰ق)، «تفسیر ابن ابی زینب محمد بن عبدالله ابن ابی زینب» (۳۰۵-۳۹۹ق)، «حقائق التاویل فی متشابه التاویل» شریف رضی (۳۵۹-۴۰۶ق) و در تفسیر منسوب به «قاضی عبدالجبار معتزلی» (د ۴۱۵ق)، هیچ مطلبی در این باره بیان نشده است.

ابن ابی حاتم دیدگاه رایج قبل از طبری را نقل کند، ولی درباره آیه ۵۵ «نور» از «سدی» روایت کند که ایشان اصحاب محمد(ص) هستند؛ اما «سفیان ثوری» آیه را درباره «ولاء» می‌داند، اینجا برداشت معنای سیاسی آشکار است که نزدیک به معنای سخن نقل شده از «عمر بن عبدالعزیز» است. «سجستانی» درباره آیه ۳۰ «بقره» نظر جدید «طبری» را تکرار می‌کند؛ اما «نحاس»، «طبرانی»، «سمرقندی»، «سلمی» و «قاضی عبدالجبار معتزلی» دیدگاه «طبری» را نقل نکرده‌اند و «عیاشی»، «جصاص»، «ابن ابی زینب» و «شریف رضی» هیچ مطلبی درباره آیات مرتبط با واژه «خلیفه» بیان نکرده‌اند.

۴) قرن پنجم هجری

«ثعلبی» درباره آیه ۳۰ «بقره» گوید جنّ در زمین مرتکب قتل و فساد شدند، فرشتگان آنها را پراکنده کردند و خود ساکن زمین شدند؛ از «سدی» نقل کند که خداوند خود به ملائکه فرمود که ذریه آن خلیفه،

۶۳. حقائق التفسیر، ص ۱۳۰.

۶۴. همان، ص ۱۷۰.

۶۵. متشابه القرآن، ج ۱، ص ۷۹.

۶۶. همان، ج ۲، ص ۵۸۹.

۵۵. تأویلات أهل السنة، ج ۱، صص ۴۱۶ و ۴۱۷.

۵۶. همان، ج ۸، ص ۶۲۰.

۵۷. إعراب القرآن، ج ۱، ص ۴۲.

۵۸. همان، ج ۳، ص ۳۱۰.

۵۹. التفسیر الکبیر، ج ۱، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۶۰. همان، ج ۵، ص ۳۴۴.

۶۱. تفسیر السمرقندی، ج ۱، ص ۴۰.

۶۲. همان، ج ۳، ص ۱۶۵.

مرتکب قتل و فساد می‌شوند؛ اکثر مفسرین گفتند: فرشتگان اعمال بنی‌جان را مقایسه کردند.^{۶۷} «مکی بن حموش» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید که جنّ در زمین فساد کردند و خداوند هلاکشان نمود.^{۶۸} و در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید داود خلیفه پیامبران گذشته قرار گرفت و حاکم بین اهل زمین شد.^{۶۹} «ماوردی» گوید در خلافت آدم و ذریه‌اش سه قول است: ۱. قول «ابن عباس»: در زمین جنّ بودند و فساد و خونریزی کردند، پس هلاک شدند و آدم و ذریه‌اش بدل آنها شدند. ۲. قول «حسن بصری»: منظور جانشینی گروهی از فرزندان آدم بر گروهی دیگر است، کسانی که جانشین پدرشان آدم در اقامه حق و سکونت در زمین شدند. ۳. قول «ابن مسعود»: منظور خلیفه‌ای که خدا را جانشینی کند در حکومت بین خلقش در زمین و او آدم (ع) است و کسانی از فرزندان او که قائم‌مقام او شوند. برخی گفته‌اند فرشتگان فساد و خونریزی جنّ را دیده بودند.^{۷۰} در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید «ضحاک» معتقد است که آیه در شأن خلفای اربعه «ابوبکر»، «عمر»، «عثمان» و «علی» است.^{۷۱} در تفسیر آیه ۳۹ «فاطر» «قتاده» گوید یعنی یکی پس از دیگری و نسلی بعد از نسلی، به این دلیل وقتی به «ابوبکر» گفته شد «یا خلیفه الله، گفت من خلیفه الله نیستم و لکن خلیفه رسول الله هستم و به آن راضی هستم»؛ زیرا بعد از سلف خلیفه قرار می‌گیرد و برای کسی که غایب می‌شود یا فوت می‌کند؛ ولی خدای تعالی نه غائب می‌شود و نه می‌میرد.^{۷۲} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید دو وجه دارد. اول: «خلیفة لله تعالی»، که خلافة همان نبوة می‌باشد. دوم: خلیفة برای کسانی که متقدم بر تو

بودند، که خلافت همان مُلک است.^{۷۳} «طوسی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید گروهی گفتند آدم و ذریه‌اش خلفاء ملائکه ساکن زمین شدند. «ابن عباس» گفت: جنّ در زمین فساد و خونریزی کردند و خدا آدم و ذریه‌اش را جایگزین آنها نمود. «حسن بصری» گفت: یعنی گروهی که جانشین گروهی دیگر می‌شوند و منظور فرزندان آدم هستند که جانشین پدرشان در اقامه حق و سکونت در زمین شدند. «ابن مسعود» گفت: یعنی در حکومت بین خلق، خدا را جانشینی می‌کند و منظور آدم (ع) و کسانی از فرزندان او است که قائم مقام او شدند.^{۷۴} منظور فرشتگان از فساد و خونریزی، فرزندان آدم بود، هنگامی که خداوند به ملائکه خبر داد که در زمین بندگانی خلق می‌کند که آنها آدم و فرزندان او هستند.^{۷۵} در تفسیر آیه ۱۶۵ «انعام» باز تکرار کند که گروهی گفتند: یعنی خدا ایشان را خلفاء جانّ قبل از آدم قرار داد. برخی گفتند معنایش امت نبی اسلام (ص) است؛ زیرا خدا آنها را خلفای سایر امتها قرار داد.^{۷۶}

در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید مقصود آیه این است که سرزمین مشرکین عرب و عجم به یاران پیامبر به ارث می‌رسد و در جواب به جبائی که این آیه را در تأیید حقانیت خلفای اربعه می‌داند، گوید که «استخلاف» اینجا امارت و خلافت نیست؛ بلکه یعنی ایشان را عوض و خلف نسلهای گذشته قرار داد، و آیات ۳۹ «فاطر»، ۱۲۸ «اعراف»، ۱۳۳ «انعام» و ۶۲ «فرقان» را شاهد مثال می‌آورد. «مجاهد» گوید منظور امت محمد (ص) است. اهل بیت (ع) فرمودند که مراد مهدی (ع) است.^{۷۷} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید خلیفة جانشینی برای دیگری در تدبیر امور

۶۷. الکشف و البیان، ج ۱، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

۶۸. الهدایة، ج ۱، ص ۲۱۵.

۶۹. همان، ج ۱۰، ص ۶۲۳۷.

۷۰. التکت و العیون، ج ۱، صص ۹۵ و ۹۶.

۷۱. همان، ج ۴، ص ۱۱۹.

۷۲. همان، ج ۴، ص ۴۷۷.

۷۳. همان، ج ۵، ص ۹۰.

۷۴. التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۷۵. همان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۷۶. همان، ج ۴، ص ۳۳۸.

۷۷. همان، ج ۷، صص ۴۵۵-۴۵۷.





است، پس داود(ع) هنگامی که خدا تدبیر خلق را بر او قرار داد، خلیفه گردید و به همین دلیل گفته می‌شود: فلان خلیفه الله فی أرضه هنگامی که تدبیر امور بندگان را طبق امرش بر او قرار داد.

همچنین گفته شده داود خلیفه پیامبران قبل از خود شد.^{۷۸} «قشیری» درباره آیه ۲۶ «ص» گوید داود خلیفه انبیای متقدم بر خود شد و گفته شده یعنی حاکم از طرف خدا برای حکومت بین بندگان مطابق امر حق.^{۷۹} واحدی در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید جنّ در زمین فساد و خونریزی کردند، ملائکه آنها را پراکنده کردند و خود ساکن زمین شدند.^{۸۰} وی در اثر دیگر خود گوید آدم خلیفه ملائکه‌ای گردید که بعد از جنّ ساکنان زمین بودند و فرشتگان نیز او را با تبار جانّ قیاس کردند^{۸۱} و آیه ۲۶ «ص» یعنی داود خلیفه انبیای قبل از خود شد.^{۸۲}

«جرجانی» گوید در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» خلیفه آدم و ذریّه‌اش است و آدم جانشین ملائکه در سکونت در زمین شد. «سدّی» گفت فرشتگان از فساد و خونریزی با خیر خداوند آگاه شدند و «ضحاک» گفت فساد و خونریزی را با اعمال جانّ مقایسه کردند.^{۸۳} «دامغانی» گوید خلیفه سه معنا دارد: ۱. «نبی» بر اساس آیه ۲۶ «ص». ۲. «بدل از کسانی که در گذشته بودند» بر اساس آیه ۳۰ «بقره» یعنی بدلی از جنّ. ۳. «ساکن» بر اساس آیه ۱۲۹ «اعراف» و ۶۲ «نمل» و ۱۶۵ «انعام».^{۸۴}

«مجاشعی» گفت اول: خلیفه یعنی آدم و ذریه‌اش که جانشین جنهای ساکن زمین شدند، دوم: خلیفه امتهایی که بعضی بر بعضی دیگر جانشین می‌شوند بعد از هلاک هر امتی دیگری جانشین می‌شود و از

«ابن عباس» و «ابن مسعود» روایت شده که آدم خلیفه الله بود و مطابق حق در زمین حکومت کرد.^{۸۵} «حسکانی» به نقل از «عبدالله بن مسعود» گوید: «خَلِيفَةُ مِنَ اللَّهِ» در قرآن برای سه نفر ذکر شده است، آدم با خطاب ۳۰ «بقره»، «داود» با خطاب ۲۶ «ص» و «علی» با خطاب ۵۵ «نور».^{۸۶} «عتیق نیشابوری» در تفسیر ۳۰ «بقره» گوید جنّ در زمین فساد می‌کردند و فرشتگان به آنها تاختند.^{۸۷}

«حاکم جشمی» (۴۱۳-۴۹۴ق) در تفسیر آیه ۳۰ سوره «بقره» گوید که بر مبنای قول اول منظور از خلیفه آدم و ذریه اوست که جانشین جنهای ساکن زمین شدند، قول دوم گوید یعنی بعضی بر بعضی دیگر که هلاک می‌شوند جانشین می‌شوند، قول سوم گوید که آدم(ع) خلیفه الله در زمین بود برای حکومت کردن مطابق حق.^{۸۸} در تفسیر آیه ۱۲۹ «اعراف» گوید که «يَسْتَخْلِفُكُمْ» یعنی «يُمَلِّكُكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ».^{۸۹} در تفسیر آیه ۱۶۵ «انعام» گوید «خلاف» یعنی جانشین شدن بر گذشتگان^{۹۰} و درباره واژه «خلاف» آیه ۷۳ «یونس» گوید یعنی سُکّان.^{۹۱}

در تفسیر آیه ۵۵ نور گوید یعنی سرزمین مشرکین عرب و عجم به مسلمانان صدر اسلام به «ارث» رسید^{۹۲} و دلالت می‌کند بر خلافت خلفاء و ائمه بعد از پیامبر اسلام(ص)؛ زیرا استخلاف نمی‌باشد مگر بعد از وفات آنها و نبود حیاتشان.^{۹۳} در تفسیر در تفسیر آیه ۲۶ سوره «ص» گوید خلیفه یعنی مدبر امر از طرف دیگری به جهت بدل بودن از تدبیر او و خلیفه الله کسی است که خداوند او را برای تدبیر

۸۵. النکت فی القرآن الکریم، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۸۶. شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۹۷ و ۹۸.

۸۷. قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر سورآبادی، ص ۴.

۸۸. التّهذیب فی التفسیر، ج ۱، ص ۳۱۲.

۸۹. همان، ج ۴، ص ۲۶۸۴.

۹۰. همان، ج ۴، ص ۲۴۸۹.

۹۱. همان، ج ۵، ص ۳۴۰۲.

۹۲. همان، ج ۷، ص ۵۲۳۴.

۹۳. همان، ج ۷، صص ۵۲۳۴ و ۵۲۳۷.

۷۸. همان، ج ۸، ص ۵۵۶.

۷۹. لطائف الإشارات، ج ۳، ص ۲۵۲.

۸۰. الوسیط، ج ۱، ص ۷۴.

۸۱. الوجیز، ج ۱، ص ۹۸.

۸۲. همان، ج ۲، ص ۹۲۲.

۸۳. درج الدرر، ج ۱، ص ۱۳۰.

۸۴. الوجوه والنظائر، ج ۱، ص ۳۱۴.

بندگانش قرار داد. از «ابومسلم» نقل شده که داود(ع) خلف انبیای گذشته در دعوت به یگانگی خداوند، عدالت، بیان شرایع و حکومت بین بندگانش شد؛ و از «ابوعلی» نقل شده که یعنی «مَلَكَنَاكَ الْحَكْمَ فِيهِمْ» و تدابیرهم» و آیات دلالت می کنند که خداوند برای او نبوت و خلافتی که متضمن حکومت بین مردم و تنفیذ احکام است را جمع نمود.^{۹۴}

«ثعلبی» و «مکی بن حموش»، «واحدی»، «جرجانی»، «دامغانی» و «عتیق نیشابوری» هیچ اشاره ای به دیدگاه جدید «طبری» نمی کنند. اما «ماوردی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» علاوه بر نقل دیدگاههای قبل از «طبری»، دیدگاه جدید «طبری» در تأویل «خلیفة» به «خلیفة الله» را نیز ذکر می کند؛ ولی خود وی در تفسیر آیه ۳۹ «فاطر» از مخالفت «ابوبکر» با عبارت «خلیفة الله» و این که خدای تعالی نه غائب می شود و نه می میرد که جانشینی برای او معنا داشته باشد، پس نمی توان او را «مُستخلف» عنه» قلمداد نمود، سخن می گوید و در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید «خلیفة الله» یعنی خلیفه ای که متعلق به خداوند است و اضافی معنوی است.

«طوسی» هم مانند «ماوردی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» علاوه بر نقل دیدگاههای پیش از «طبری»، دیدگاه جدید تأویل «خلیفة» به «خلیفة الله» را نیز ذکر می کند، اما در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید که معنای «استخلاف» امارت و خلافت نیست و تأکید بر معنای لغوی و اصلی آن می کند، یعنی ایشان را عوض و خلف نسلهای گذشته قرار می دهد و حتی آیات ۳۹ «فاطر»، ۱۲۸ «اعراف»، ۱۳۳ «انعام» و ۶۲ «فرقان» را شاهد مثال می آورد. «قشیری» درباره آیه ۲۶ «ص» گوید «خلیفة» شاید به معنای حاکمی از جانب خدا است. «مجاشعی» علاوه بر نقل دیدگاه قبل از «طبری» گوید آدم «خلیفة الله» یعنی خلیفه ای متعلق به خداوند و «حَسْكَانِي» برای نخستین بار عبارت «خَلِيفَةُ مِنَ اللَّهِ» را ذکر می کند

۹۴. همان، ج ۸، صص ۵۹۹۲-۵۹۹۴.

و «حاکم جشمی» دیدگاه پیش از «طبری» و دیدگاه جدید «طبری» را تکرار می کند.

۵) قرن ششم هجری

«بغوی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید «خَلِيفَةُ» یعنی جانشینی آدم به جای فرشتگان، یا جانشینی بر جن؛ و صحیح آن است که او «خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»، برای اقامه و اجرای احکام خدا است. فرشتگان گفتند کسی را قرار دهی که فساد و خونریزی کند همانند جن.^{۹۵} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید خلیفه یعنی تدبیر کننده امور بندگان مطابق امر خدا.^{۹۶} «ابوالفتوح» گوید در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» برخی گفتند آدم خلیفه فرشتگانی بود که در زمین بودند. «عبدالله عباس» گفت: برای آن که او پس از جماعت «جان» بود. «حسن بصری» گفت: جماعتی از فرزندان آدم که بعضی خلیفه بعضی در سکونت زمین باشند. «عبدالله مسعود» گفت: خلیفه یعنی خلیفه خدا برای حکم کردن میان مردمان و اقامه حق. «ابوالفتوح» اینجا به فرق میان خلیفه و پادشاه نیز اشاره می کند.^{۹۷} وی گوید آدم در آسمانها بر افواج فرشتگان می گفت سلام بر ملائكة الله! و آنها در جواب می گفتند: سلام بر خلیفة الله!^{۹۸}

در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید سه قول است اول امت محمد(ص) که خلیفه امتان گذشته شدند همانند آن که آدم را خلیفه جان نمود، قول دوم منظور بعضی از صحابه است که خلیفه پیامبر شدند: «ابوبکر» و «عمر» و «عثمان» و «علی» و قول سوم منظور «مهدی آخرالزمان» است.^{۹۹} «زمخشری» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید منظور جانشینی برای فرشتگانی که ساکنان زمین بودند و خدا حضرت آدم و زاد و رودش را جانشین آنان قرار داد. همچنین می تواند منظور «خَلِيفَةُ مَنِّي/جانشینی از سوی من» باشد،

۹۵. تفسیر البغوی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۹۶. همان، ج ۴، ص ۶۶.

۹۷. روض الجنان، ج ۱، ص ۱۹۸.

۹۸. همان، ج ۱، ص ۲۰۵.

۹۹. همان، ج ۱۴، ص ۱۷۰.





برای این که حضرت آدم «خليفة الله في أرضه» است و همه پیامبران نیز چنین جایگاهی دارند، چنان که می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ». شاید خداوند به فرشتگان خبر داده بود، یا از طریق لوح و شاید هم در علم خویش چنین پنداشته بودند که فقط آنان آفریدگان پاک و معصوم خداوند هستند و هیچ یک از دیگر آفریدگان مانند آنان نیستند و شاید هم آنان را با گروه دیگر [جن] سنجیدند که پیش از فرشتگان در زمین سکونت داشتند و در آن جا تباهی به بار آوردند.^{۱۰۰}

وی در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید منظور به ارث دادن سرزمین کفار به مسلمانان صدر اسلام است و این در شأن خلفای راشدین است.^{۱۰۱} در تفسیر آیه ۳۹ «فاطر» گوید یعنی خدا شما را خلفایش در زمین قرار داد و کلیدهای تصرف و تسلط در زمین را در اختیار شما قرار داد.^{۱۰۲} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید یعنی داود را برای پادشاهی در زمین خلیفه قرار داد، مانند بعضی سلاطین در گذشته و آینده، همانند قول: «خلفاء الله في أرضه» است. داود را خلیفه انبیا قیام کننده به حق قبل از خود قرار داد و در این هنگام داود خلیفه الله شد.^{۱۰۳} در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید آدم و فرزندان وی خلف بنی الجان شدند.^{۱۰۴}

«ابن عطیه» از «ابن عباس» نقل کند که: «جن قبل از بنی آدم در زمین فساد و خونریزی کردند و گروهی از ملائکه آنها را پراکنده کردند و آدم و ذریه‌اش جانشین شدند» و «حسن» گفت: «خداوند بنی آدم را خلیفه نامید؛ زیرا هر دوره‌ای از آنها جانشین دوره قبلس می‌شود، نسلی بعد از نسلی» و «ابن مسعود» گفت: همانا معنای «خليفة مني» در حکم بین بندگان خدا با حق و با اوامر خدا است، به این دلیل آدم و کسانی از

ذریه او که بعد از او قائم مقام او می‌شوند.^{۱۰۵} در تفسیر آیه ۱۶۵ «انعام» گوید «قاضی ابومحمد» گفت: معنای دقیق تر امت محمد (ص) است که آخرین امت هستند و جانشینی ندارند و برپایی قیامت با آنها است.^{۱۰۶} در تفسیر آیه ۶۹ «اعراف» نظر «سدی» و «ابن اسحاق» را نقل می‌کند که خلفاء یعنی «سکّان».^{۱۰۷}

در تفسیر آیه ۵۵ سوره «نور» گوید که مقصود امت محمد (ص) است و از فقیه امام قاضی نقل کند که معنای صحیح استخلاف همگان است.^{۱۰۸} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید بعضی از مردم از این آیه بر نیاز زمین به «خليفة من الله» استدلال کردند؛ اما «قاضی ابومحمد» گفت: لزوم آن معنا از شرع و اجماع است و فقط به رسول خدا «خليفة الله» گفته می‌شود.^{۱۰۹}

«طبرسی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید واژه‌های خلیفه و امام در استعمال واحد هستند. از «ابن عباس» روایت کند که خطاب با همه ملائکه یا آن گروهی است که بعد از جن ساکن زمین شدند. منظور از خلیفه آدم است و او خلیفه الله است که مطابق امر حق در زمین حکومت می‌کند. گفته شده آدم و ذریه‌اش خلفای ملائکه ساکن زمین شدند. از «ابن عباس» نقل کند جن در زمین بودند و فساد و خونریزی کردند و هلاک شدند و آدم و ذریه‌اش بدل آنها شدند یا شاید آدم و ذریه‌اش خلفاء ملائکه شدند؛ زیرا ملائکه ساکنان زمین بودند. از «حسن بصری» نقل کند که خلیفه یعنی گروهی از فرزندان آدم جانشین گروه دیگر می‌شوند و آنها جانشین پدرشان آدم شدند در اقامه حق و سکونت زمین.^{۱۱۰} در تفسیر آیه ۵۵ «نور» گوید که «ابن عباس» و «مجاهد» گفتند که منظور ارث دادن سرزمین کفار عرب و عجم به اصحاب پیامبر یا عموم

۱۰۵. المحرر الوجيز، ج ۱، ص ۱۱۷.

۱۰۶. همان، ج ۲، ص ۳۷۰.

۱۰۷. همان، ج ۲، ص ۴۱۷.

۱۰۸. همان، ج ۴، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۱۰۹. همان، ج ۴، ص ۵۰۱.

۱۱۰. مجمع البيان، ج ۱، صص ۹۷ و ۹۸.

۱۰۰. الکشاف، ص ۷۰.

۱۰۱. همان، صص ۷۳۴ و ۷۳۵.

۱۰۲. همان، ص ۸۸۸.

۱۰۳. همان، ص ۹۲۴.

۱۰۴. تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۱۲.

امت پیامبر(ص) است.

از اهل بیت روایت شده است که درباره «مهدی آل محمد(ص)» است.^{۱۱۱} در تفسیر واژه «خلیفه» در آیه ۲۶ «ص» گوید وقتی شخصی خلیفه الله در زمین است، یعنی خدا تدبیر امور بندگان را مطابق امر خود بر او قرار داد، «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» و از «ابومسلم» نقل شده خلیفه انبیای گذشته در دعوت به توحید و عدل الهی و بیان شرائعش گردید.^{۱۱۲} «نیشابوری» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید که گفته شده مقصود «الخلافة عن الملائكة» بود، یا از «جان» که فساد کردند؛ همچنین گفته شده مراد از خلیفه همه بنی آدم که بعضی جایگزین بعضی دیگر می‌شوند؛ و از «ابن مسعود» آمده: «مراد اولو الأمر از زمان آدم تا انتهای عالم است»؛ پس همگی خلفاء الله در حکومت بین خلق و تدبیر بر امور زمین‌اند.^{۱۱۳}

«نیشابوری» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید خلیفه یعنی آدم، یا همه فرزندان او که بعضی جانشین بعضی دیگر می‌شوند، یا اولو الأمر از میان آنها، پس آنها در حکم بین خلق و تدبیر بر امور زمین خلفاء الله هستند.^{۱۱۴} «میبیدی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید جان ساکن زمین بود، خدا لشکری از فرشتگان به زمین فرستاد و اولاد جان را راندند و خود به جای ایشان نشستند. آدم را خلیفه نام کرد از بهر آن که بر جای ایشان نشست که پیش از وی در زمین بودند و هر نسلی از فرزندان او که آیند خلف و بدل ایشان باشند که از پیش بودند. فرشتگان گفتند: خداوند می‌خواهی در زمین کسی را بیافرینی که تباهاکاری کند چنانکه بنو الجان کردند. میبیدی سپس به فرق میان خلیفه و ملک اشاره کند.^{۱۱۵}

۱۱۱. همان، ج ۷، صص ۱۹۴ و ۱۹۵.

۱۱۲. همان، ج ۸، ص ۲۷۰.

۱۱۳. باهر البرهان، ص ۵۸.

۱۱۴. إيجاز البيان، ج ۱، ص ۸۰.

۱۱۵. كشف الأسرار، ج ۱، ص ۱۳۳.

در تفسیر آیه ۱۶۵ «انعام» معنای خلیفه را به معنای «میراث» پیوند می‌دهد: «خَلَائِفَ یعنی امتهای گذشته را هلاک کرد و زمین را به شما ارث داد و همان است که آنجا گفت: أَنْ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ، و گفته شده: خَلَائِفَ الْأَرْضِ یعنی سُكَّانِ زَمِينِ بَدَلِ جَنَّ»^{۱۱۶} همچنین در تفسیر آیه ۷ «حدید»: «أَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْقَبُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» گوید: «مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ» یعنی «جعلکم خلفاء فی المال بالوراثة ممن قبلکم».^{۱۱۷} «میبیدی» در باب آیه ۵۵ سوره «نور» گوید که منظور آیه اصحاب پیامبر(ص) است، ولی روا باشد که آیه شامل عموم شود که خداوند وعده داد زمین کفار عرب و عجم را به ارث آنان برساند. گفته‌اند در این آیه دلالت روشن است بر خلافت و امامت خلفاء راشدین و بعضی معتقدند خلفاء الله سه نفرند: «آدم» در آیه ۳۰ «بقره» و «داوود» در آیه ۲۶ «ص» و «ابوبکر» در آیه ۵۵ «نور».^{۱۱۸}

در تفسیر آیه ۲۶ «ص» گوید: یعنی خلیفه از رسولان گذشته و خلیفه مدبر امر از طرف دیگری است بر وجه بدل از تدبیر او؛ و گفته شد: «جعلناک خلیفه الله فی الارض». بدانکه خلیفه کسی را گویند که وی مأمور بود به اقامت امور و تنفیذ احکام و سیاست ملک چنانکه موسی(ع) به هارون گفت: «اخلفنی فی قومی - خلیفه من باش در نگهداشت بنی اسرائیل و مصالح دین و دنیای ایشان». آدم و داوود (صلوات الله علیهما) هر دو مأمور بودند از سوی حق برای تبلیغ وحی و رسالت بین خلق و بیان کردن امر و نهی و اقامه حدود شریعت، از همین رو هر دو را در قرآن خلیفه نام نهاد و بعضی علما کراهت داشته‌اند که ایشان را گویند خلیفه الله؛ زیرا نام خلیفه مضاف بالله جل جلاله در قرآن نیامده است؛ در قرآن

۱۱۶. همان، ج ۳، ص ۵۴۱.

۱۱۷. همان، ج ۹، ص ۴۷۹.

۱۱۸. همان، ج ۶، صص ۵۵۹-۵۶۱.





مطلق آمده بی‌اضافت چنانکه آمده باید گفت. روزی «عبدالملک بن مروان» خطبه می‌کرد گفت: «اللهم اصلح خلیفتک کما اصلحت خلفاءک الراشدین»، مردی برخاست گفت: نگوئید: «خلیفتک» و بگوئید: «خلیفة المتقدّمین»، «عبدالملک» گفت: خدا فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و «یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» مرد گفت: خلیفه تنها آمده و نفرمود: «خلیفتی» یا «خلیفة لی» و «عبدالملک» متعجب شد. اما بیشترین علما روا داشته‌اند آدم و داود را خلیفة الله گفتن بر معنی تبلیغ وحی و رسالت و اقامت احکام و حدود شریعت که نه هر بنده‌ای شایسته وحی الله بود و به این تأویل همه انبیا را خلیفه شاید گفت و از اینجا است که علمای اسلام روا داشته‌اند در خطبه‌ها خلیفة الله گفتن. چون مصطفی (ص) روا داشت خداوند را خلیفه خویش گفتن «فالله خلیفتی علی کلّ مسلم». به آن معنی که نگاه دارنده امت من است از شرّ دجال، هم روا بود آدم و داود را خلیفة الله گفتن بر معنی آن که بیان‌کننده دین حق‌اند و نگاه دارنده احکام شریعت.^{۱۱۹} «ابن جوزی» از «ابن عباس» نقل کند که ملائکه‌ای به زمین هبوط کردند و جنّ را هلاک کردند. در معنای خلافة آدم دو قول است: ۱. آدم «خلیفة عن الله تعالی» در اقامه شرع او و حکومت در میان خلقتش است و این قول «ابن مسعود» و «مجاهد» است. ۲. او جانشینی از گذشتگانی است که قبل از او بودند و این قول «ابن عباس» و «حسن» است.^{۱۲۰} در تفسیر آیه ۱۶۵ «انعام» مفسرین سه قول گفتند: ۱. قول «ابن عباس»: آنان جانشین جنّ شدند که ساکنان زمین بودند؛ ۲. نظر «ابن قتیبه»: بعضی جانشین بعضی دیگر می‌شوند؛ و ۳. قول «زجاج»: مقصود امت محمد(ص) که جانشین امتهای دیگر شدند.^{۱۲۱} در تفسیر آیه ۵۵ سوره «نور» گوید منظور به «ارث» رسیدن سرزمین کفار عرب و عجم

به مسلمانان صدر اسلام است.^{۱۲۲} در تفسیر آیه ۲۶ «ص» نیز گوید خلیفه یعنی داود(ع) که تدبیر کننده امر بندگان از طرف خدا و مطابق امر خدا است، یعنی «خلیفة عن الله».^{۱۲۳} «بغوی»، «ابوالفتوح»، «طبرسی»، «نیشابوری» و «ابن جوزی» دیدگاه‌های قبل از «طبری» و معنای جدید «خلیفة الله» را که توسط «طبری» مطرح شده را تکرار می‌کنند و حتی «بغوی» آن دیدگاه را درست می‌داند. اما «نسفی» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» گوید آدم و فرزندان وی خلف بنی الجان شدند و هیچ اشاره‌ای به دیدگاه «طبری» نمی‌کند. «زمخشری» در تفسیر آیه ۳۰ «بقره» تکرار می‌کند که حضرت آدم «خلیفة الله فی أرضه» است و همچنین در باب آیه ۲۶ «ص» گوید داود «خلیفة الله» است. «ابن عطیه» دیدگاه «طبری» و پیش از او را نقل می‌کند ولی معتقد است که فقط به رسول خدا «خلیفة الله» گفته می‌شود. «مبیدی» در تفسیر آیه ۲۶ سوره «ص» تأکید می‌کند که بعضی از علماء در استفاده از «خلیفة الله» کراهت داشته‌اند؛ زیرا نام «خلیفة» مضاف به «الله» در قرآن نیامده است و داستان مردی را نقل می‌کند که به «عبدالملک بن مروان» عبارت «خلیفة المتقدّمین» را یادآوری کرد و این که قرآن نفرمود: «خلیفتی» یا «خلیفة لی».

نتیجه‌گیری

لغت‌دانان و مفسران معنای لغوی «خلیفة» را جانشینی فرد حاضر به جای شخص «مستخلف عنه» غائب، بدل، ساکن و عامر و معنای اصطلاحی آن را سلطان اعظم، حاکم، والی و اولی الامر ذکر می‌کنند و بدین گونه این واژه و آیات مرتبط با آن وارد حوزه اندیشه سیاسی شدند، مخصوصاً توسط «طبری» و حتی در همین راستا بعدها برخی مفسران «خلیفة» را با واژه‌های «ملک»، «امام» و «پادشاه» هم معنا می‌پنداشتند. در تفاسیر متقدم در باب آیه ۳۰ سوره

۱۱۹. همان، ج ۸، صص ۳۳۸ و ۳۳۹.

۱۲۰. زاد المسیر، ج ۱، ص ۵۰.

۱۲۱. همان، ج ۲، ص ۶۹.

۱۲۲. همان، ج ۳، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۱۲۳. همان، ج ۳، ص ۵۶۹.

«بقره» به سکونت جن و سپس ملائکه در زمین قبل از آدم اشاره می‌شود، که «مستخلفُ عنه» آن «جن» یا «ملائکه» است. اما «طبری» دیدگاه جدیدی را مطرح می‌کند که در آن منظور از «خلیفه» آدم و کسانی که در طاعت خدا و حکومت مطابق عدل در جایگاه او قرار می‌گیرند، آنان «خلیفه الله» اند و «مستخلفُ عنه» «الله» می‌باشد و این ترکیب اضافی معنوی است و منظور از «خلیفه» همان سلطان اعظم است.

مفسران بعد از «طبری» اغلب دیدگاه جدید «طبری» را می‌پذیرند و تکرار می‌کنند؛ اما گوناگونی و طیف اختلاف نظر گسترده‌ای در تعدد یا تعمیم و تخصیص معنا و مصداق آیات مربوطه مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد بخشی از آن سلیقه‌ای و برداشت شخصی است. برخی فقط آدم(ع) را «خلیفه» ذکر کرده‌اند و برخی علاوه بر او داود(ع) را هم «خلیفه» دانسته‌اند. برخی معتقدند که داود(ع) خلیفه تمام انبیا قبل از خود بود یا فقط برخی از پیامبران خاص، یا خلیفه همه ملوک و ائمه صالح قبل از خود بود و گروهی «خلافت» او را همان «نبوت» یا فقط «ملک» یا هر

دو آنها دانسته‌اند. برخی همه انبیا و برخی خلفای راشدین و حتی همه‌ی خلفای بعد از پیامبر را نیز مصداق «خلیفه» دانسته‌اند.

از سوی دیگر برخی مفسران معتقدند که همه پیامبران یا تعدادی از آنان «خلیفه الله» هستند و گروهی همچنین خلفای راشدین و خلفای بعد از آنان و «أولو الأمر» از زمان آدم تا انتهای عالم را «خلفاء الله» می‌دانند. حتی تفاوت و اختلاف دیدگاهها در کاربرد حروف مختلف «ل، عَن و مِن» بین «خلیفه» و «الله» نمایان است در عبارات «خلیفه لله، خلیفه من الله یا خلیفه عن الله». اما در کنار سکوت کامل تعداد قابل توجهی از مفسران درباره بحث «خلیفه و خلافة» در قرآن که می‌تواند حاکی از کم‌رنگی و کم‌اهمیتی این مفهوم برای آنان باشد، «ماوردی» و «میبدی» دیدگاه مخالف با کاربرد «خلیفه الله» را ذکر می‌کنند و تأکید بر معنای لغوی «خلیفه» دارند که «مستخلفُ عنه» آن باید غائب باشد، حال آن که خداوند هرگز غائب نمی‌شود. این نکته مشهود است که واژه‌ی «خلیفه» در بستر سیاسی و با نگرش سیاسی تفسیر می‌شده است.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- أحكام القرآن، محمد بن ادریس شافعی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق.
- أحكام القرآن، احمد بن علی جصاص، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- إعراب القرآن، احمد بن محمد نحاس، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۱ق.
- إیجاز البیان عن معانی القرآن، محمود بن ابی‌الحسن نیشابوری، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۴۱۵ق.
- باهر البرهان فی معانی مشکلات القرآن، محمود بن ابی‌الحسن نیشابوری، مکه، جامعة أم القرى، ۱۴۱۹ق.
- «بررسی اصطلاح خلیفه الله در متون عرفانی (قرن دوم تا یازدهم هجری)»، مسعود شاورانی، مجله پژوهشنامه ادیان، شماره ۲۸، ۱۳۹۹ش.
- «بررسی تاریخی عبارت «خلیفه الله» در روایات مذاهب اسلامی»، مسعود شاورانی، مجله مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)، شماره ۵۴، ۱۳۹۹ش.
- تأویل مشکل القرآن، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ق.
- تأویلات أهل السنة، محمد بن محمد ماتریدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۶ق.
- التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، بی تا.





- تفسیر ابن وهب المسمى الواضح فى تفسیر القرآن -
الکريم، عبدالله بن محمد ابن وهب دينورى، بيروت،
دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
- تفسیر ابن ابى زمنين، محمد بن عبدالله ابن ابى زمنين،
بيروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
- تفسیر البغوى المسمى معالم التنزيل، حسين بن
مسعود بغوى، بيروت، داراحياء التراث العربى،
۱۴۲۰ق.
- تفسیر التستري، سهل بن عبدالله تستري، بيروت،
دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ق.
- تفسیر القرآن العزيز المسمى تفسیر عبدالرزاق،
عبدالرزاق بن همام صنعانى، بيروت، دارالمعرفة،
۱۴۱۱ق.
- تفسیر القرآن العظيم، عبدالرحمن بن محمد
ابن ابى حاتم، رياض، مكتبة نزار مصطفى الباز،
۱۴۱۷ق.
- التفسیر الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، اردن،
دارالكتاب الثقافى، ۲۰۰۸م.
- التفسیر المنسوب إلى الإمام ابى محمد الحسن
بن على العسكري، قم، مدرسة الإمام المهدي (ع)،
۱۴۰۹ق.
- تفسیر السمرقندى المسمى بحر العلوم، نصر بن
محمد سمرقندى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۶ق.
- تفسیر العياشى، محمد بن مسعود عياشى، تهران،
مكتبة العلمیة الاسلامیة، ۱۳۸۰ق.
- تفسیر غريب القرآن، عبدالله بن مسلم ابن قتيبيه،
بيروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۴۱۱ق.
- تفسیر فرات الكوفى، فرات بن ابراهيم كوفى، تهران،
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۴۱۰ق.
- تفسیر كتاب الله العزيز، هود بن محكم هوارى،
بيروت، دارالغرب الإسلامى، ۱۹۹۰م.
- تفسیر مقاتل بن سليمان، مقاتل بن سليمان بلخى،
بيروت، داراحياء التراث العربى، ۱۴۲۳ق.
- تفسیر نسفى، عمر بن محمد نسفى، تهران، سروش،
۱۳۷۶ش.
- تفسیر يحيى بن سلام، يحيى بن سلام تيمى، بيروت،
دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
- التهديب فى التفسیر، محسن بن محمد حاكم جشمى،
قاهره، دارالكتاب المصرى؛ بيروت، دارالكتاب
اللبنانى، ۱۴۴۰ق.
- جامع البيان فى تفسیر القرآن، محمد بن جرير
طبرى، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
- حقائق التأويل فى مشابه التنزيل، محمد بن حسين
شريف رضى، بيروت، دارالأضواء، ۱۴۰۶ق.
- حقائق التفسیر، محمد بن حسين سلمى، تهران،
مركز نشر دانشگاهى، ۱۳۶۹ش.
- درج الدرر فى تفسیر القرآن العظيم، عبدالقاهر بن
عبدالرحمن جرجانى، عمان، دارالفكر، ۱۴۳۰ق.
- روض الجنان و روح الجنان فى تفسیر القرآن،
حسين بن على ابوالفتح رازى، مشهد، بنياد
پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى، ۱۴۰۸ق.
- زاد المسير فى علم التفسیر، عبدالرحمن بن على
ابن جوزى، بيروت، دارالكتاب العربى، ۱۴۲۲ق.
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبدالله بن عبدالله
حاكم حسانى، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد
اسلامى، ۱۴۱۱ق.
- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، اسماعيل بن
حماد جوهرى، بيروت، دارالعلم للملایين، ۱۳۷۶ق.
- العين، خليل بن احمد فراهيدى، قم، دارالهجرة،
۱۴۰۹ق.
- غريب القرآن و تفسیره، عبدالله بن يحيى يزىدى،
بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۵ق.
- قصص قرآن مجيد برگرفته از تفسیر سورآبادى،
ابوبكر عتيق نيشابورى، تهران، دانشگاه تهران،
۱۳۴۷ش.
- الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، محمود بن
عمر زمخشرى، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۳۰ق.
- كشف الأسرار و عدة الأبرار، احمد بن محمد مبيدى،



- تهران، اميركبير، ۱۳۷۱ش.
- الكشف و البيان المعروف تفسير الثعلبي، احمد بن محمد ثعلبي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۲ق.
- لسان العرب، محمد بن مكرم ابن منظور، بيروت، دارالفكر؛ دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- لطائف الإشارات، عبدالكريم بن هوازن قشيري، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۲۰۰۰م.
- متشابه القرآن، قاضي عبدالجبار بن احمد همداني، القاهرة، دارالتراث، بي تا.
- مجاز القرآن، معمر بن مثنى ابو عبيده، القاهرة، مكتبة الخانجي، ۱۳۸۱ق.
- مجمع البيان في تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسي، بيروت، دارالمرتضى، ۱۴۲۶ق.
- المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، عبدالحق بن غالب ابن عطية، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۲ق.
- «مروري بر آموزه خليفة الله در اسلام»، مسعود شاوراني، مجله پژوهشنامه اديان، شماره ۲۵، ۱۳۹۸ش.
- معاني القرآن، سعيد بن مسعدة اخفش، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۳ق.
- معاني القرآن و إعرابه، ابراهيم بن محمد زجاج، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۸ق.
- مفردات ألفاظ القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهاني، دمشق، دارالقلم؛ بيروت، الدار الشامية، ۱۴۱۲ق.
- الناسخ و المنسوخ في القرآن العزيز، قاسم بن سلام ابو عبيد، رياض، مكتبة الرشد، ۱۴۱۸ق.
- زهة القلوب في تفسير غريب القرآن العزيز، محمد بن عزيز سجستاني، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق.
- النكت في القرآن الكريم في معاني القرآن الكريم و إعرابه، علي بن فضال مجاشعي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۸ق.
- النكت و العيون تفسير الماوردى، علي بن محمد ماوردى، بيروت، دارالكتب العلمية، بي تا.
- الهداية إلى بلوغ النهاية، مكى بن ابى طالب حموش قيسى، شارجة، جامعة الشارقة، ۱۴۲۹ق.
- الوجوه و النظائر لألفاظ كتاب الله العزيز، حسين بن محمد دامغاني، القاهرة، وزارة الأوقاف، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ۱۴۱۶ق.
- الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، علي بن احمد واحدى، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۵ق.
- الوسيط في تفسير القرآن المجيد، علي بن احمد واحدى، القاهرة، وزارة الأوقاف، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ۱۴۲۰ق.
- “Caliph”, Wadad Kadi, Encyclopaedia of the Quran, vol1, Brill, 2001.
- “Caliph, caliphate”, Wadad Kadi & Aram Shahin, The Princeton Encyclopedia of Islamic Political Thought, ed. Gerhard Bowering, New Jersey, Princeton University, 2003.
- “The Caliphate of Adam: Theological Politics of the Qur’ānic Term Ḥalīfa”, Han Hsien Liew, Arabica 63, Koninklijke Brill nv, Leiden, 2016.
- “The Historical Roots of Our Ecologic Crisis”, White Lyne, Science, New Series, Vol.155, No.3767, 1967.
- “The Term “Khalifa” in Early Exegetical Literature”, Wadad Kadi, Die Welt des Islams, New Series, Bd. 28, Nr. 1/4 , Brill, 1988.
- "Überprüfung der Lehre des Gottes Kalifen in Anbetracht des Umweltschutzes“, Masoud Shavarani, Spektrum Iran, 32 Jg, Nr. 2–2019.